



<http://www.arianafghanistan.com>



مسئولیت متن، املاء و انشاء این نوشته بدوش خود نویسنده میباشد.



۲۰۱۷/۰۹/۱۷

سید حمیدالله روغ

مبحث «زن» در حوزه تمدنی ما

یک عرض عاجزانه به جناب هاشمیان

تو را از دو گیتی بر آورده اند
نخستین فطرت، پسین در شمار
به چندین میان جی پیورده اند
تویی، خویشتن را به بازی مدار

حکیم بزرگ فردوسی

قسمت اول بخش (۳)

سوال سوم این که تا جایی که از قول خود جناب هاشمیان استنباط می شود، ایشان در این باره دو نظر شنیده بودند؛ یکی نظر محصل اولی که گزارش داده است؛ و دیگری نظر محصل دومی که فردوسی را شمامت کرده است؛

در این همه مدت که از آن روزها گذشته است، استاد هاشمیان به حیث یک طالب العلم چرا و چگونه این هر دو نظر را به یک مقایسه تحلیلی نه سپرده اند و به یک قضاوت دقیق در باره فردوسی نه رسانیده اند؛ که اینک ۴۵ سال بعد، مسئولیت نظر صرفاً همان یک محصل را بدوش می گیرند، که معلوم است که فردوسی را اصلاً نمی دانسته است؟

برای این که مقایسه میان آن دو نظر بالا، و اصلاً هر گونه بررسی و تحلیلی، اصولاً ممکن باشد، برای استاد هاشمیان که درجات علمی و ممارست مسلکی دارند، بایسته تر بود که برای ما شاگردان یک متودولوژی برای نقد شاهنامه فردوسی نشان بدهند؛ معلوم نه شد از چی نظر استاد هاشمیان شایسته یافته اند که «لعنت به فردوسی» بنویسند؟ مثلاً اگر شاهنامه فردوسی جوانب اساطیری دارد، پس استاد هاشمیان برای ما مستدل بسازند که کدام مبانی نقد اسطوره شناسی Kritik of Mythologie را به ما رهنمایی می کنند؟

و پیش از این که این کار صورت گرفته باشد، و برای این که این کار صورت گرفته بتواند، اول تر باید مهربانی می کردند و به ما می گفتند که جناب استاد هاشمیان برای شاهنامه فردوسی اصولاً چی تعریف قایل هستند؟ یعنی به ما می گفتند که از نظر مبارک شان شاهنامه فردوسی «چیست؟»؛ خوب می خوانیم که استاد هاشمیان «لعنت»

فرستاده اند، اما اگر می خواستند که خدای ناخواسته خدای ناخواسته «نقد» کنند، شاهنامه را چی دانسته، و چی را می خواستند نقد کنند؟

و استاد هاشمیان فردوسی را در کدام زمانه جابجا می ساختند؟؟ آیا **دکتر محمود امید سالار** حق به جانب است که در «شاهنامه و مرجعیت فرضی غرب»/۱۳۹۶/ می نویسد مفهوم اروپایی «قرون وسطی» بالای شرق اسلامی آن دوران، و خاصاً بالای حوزه ما، قابل انتقال نیست؟ و یا **استاد هاشمیان** کدام رهنمایی دیگری به ما دارند؟؟ این چیزها را به دلیلی به آدرس **استاد پوهاند داکتر پروفیسر هاشمیان صیب** عنوان کردیم که از یک داکتر زبانشناسی و یک استاد کرسی تاریخ ادبیات دری؛ همین چیزها انتظار می رفت؛

ده کجا، کدام کسی ره، ده قناسی، چپراسی شانندن؟

که لعنت نویسی ره ده چپراس زبان شناسی شانندن؟

فردوسی را باز می یابیم که در یازده قرن پیش بر تاقچه یک خانه گلین، و بر صفتی یک باغچه رنگین، و بر کناره یک آبشار سنگین، بیشتر از ۳۵ سال شب و روز خود را وقف کرده است و قامت خود را خم کرده تا نامه باستان را در ۶۰ هزار بیت به تحریر آورده است؛ در همین زمان در دنمارک کنونی هنوز کتیبه های سنگی رایج بوده است!! بسیاری از ما صرفاً می توانیم حدس بزنیم که زحمتی که فردوسی در یازده قرن پیش برای روی دست آوردن یک چنین اثری بر خود قبولانده است، چقدر بزرگ بوده است؛ اما خود **جناب هاشمیان** از شمار اندک کسانی هستند که به خوبی می توانند این زحمت بزرگ فردوسی را مجسم بسازند؛ زیرا **ذات مبارک هاشمیان** هم مدت ۲۸ سال با یک حوصله بسیار «پُرگرم»، سرگرم کار بسیار پُرمشقت تالیستی برای مجله آئینه افغانستان بوده اند؛ و ما همان گونه که در برابر عظمت فردوسی با یک اعجاب غیرقابل پیمایش سرفرود می آوریم؛ به همان گونه از زحمات **جناب هاشمیان** هم تجلیل می کنیم که با سرانگشتان مبارک شان مدت ۲۸ سال تالیستی کرده اند؛ و همین کار بسیار ثقیل تالیستی دلیل شده که چرا ایشان در مجله آئینه افغانستان حتی یک اثر و یا بررسی علمی و مسلکی هم نه نوشته اند.

گو این که حکیم بزرگ فردوسی چنین یک ناسخ ناسخن را می شناخته، که نوشته بود:

سخن چون برابر شود با خرد روان سراینده رامش برد
کسی را که اندیشه ناخوش بود بدان ناخوشی رای او گش بود
همی خویشان را چلیبا کند به پیش خردمند رسوا کند

ازین خاطر، ما خوانندگان، عرض عاجزانه داریم که **جناب هاشمیان** خود شان پیشقدم شوند و پیش از رفتن شان این طوق «لعنت» را به صندوق کنند!

اگر نه، تا که مطبوعات افغانستان است، این "لعنت هاشمیان" را بر سر هر چارسوق چندان بوق کنند، که نام جناب هاشمیان را مسلوب کنند، و آرامش آنجهانی را از جناب هاشمیان مسروق کنند!

ما عرض عاجزانه خود را کردیم؛ خیار **جناب هاشمیان** به اختیار خود **جناب هاشمیان**!

بگفت حکیم بزرگ فردوسی:

جهان سربسر عبرت و حکمت است
چرا زو همه بهر ما غفلت است؟

۱

چند سخن در باره فردوسی و شاهنامه

نخست - می دانیم که منبع اولی برای کار فردوسی «نامه باستان» بوده و این «نامه باستان»، در اختیار ابو منصور عبدالرزاق والی طوس بوده است، و این ابومنصور در جریان جنگ های میان دیلمیان و سامانیان کشته شده است؛ و پسر وی امیرک منصور که از محتشمان طوس بوده، و بدست سبکتگین کشته شده است، این نامه باستان را به حکیم فردوسی رسانیده است؛ و حکیم بزرگ فردوسی از این پدر و پسر با حرمت یاد می کند:

بدین نامه چون دست کردم دراز یکی مهتری بود گردنفرز

.....

مرا گفت کز من چه آید همی که جانت سخن بر گراید همی
به چیزی که باشد مرا دسترس بکوشم، نیازت نمانم به کس
به کیوان رسیدم ز خاک نژند از آن نیکدل، نامدار ارجمند

و یک "پهلوان" بعدی، هم، یار و یاور فردوسی بوده، که وی را نمی شناسیم؛ و فردوسی با دریغ از نبود وی خبر میدهد:

به شهرم یکی مهربان دوست بود که با من تو گفتی ز یک پوست بود
جوان بود و از گوهر پهلوان خردمند و بیدار و روشن روان
مرا گفت خوب آمد این رأی تو به نیکی گراید همی پای تو
نبشته من این نامه پهلوی به پیش تو آرم مگر نغنوی
گشاده زبان و جوانیت هست سخن گفتن پهلوانیت هست
تو این نامه خسروان باز گوی بدین جوی نزد مهان آبروی
چو آورد این نامه نزدیک من بر افروخت این جان تاریک من

به رویت مندرجات شاهنامه، فردوسی متولد ۲۲۹ یا ۳۳۰ هق است؛ و باید حوالی ۳۵ ساله بوده باشد که دقیقی کشته شده؛ و این واقعه باید در میان ۳۶۵ تا ۳۷۰ هق رخ داده باشد؛ زیرا نوح سامانی، که دقیقی معاصر او بوده، در ۳۶۴ هق به قدرت رسیده است؛ یک گفته فردوسی این تصور را تقویت می کند که دقیقی، هم، به ابتکار خودش سرایش گشتاسب نامه را آغاز کرده بوده است:

جوانی بیامد گشاده زبان سخن گفتنی خوب و طبعی روان
به شعرم آرم این نامه را گفت من از او شادمان شد دل انجمن

پس فردوسی می باید از آغاز ۳۷۰ هق به ادامه کار دقیقی همت گماشته باشد؛ و خود فردوسی می نویسد که از سنت
دقیقی الهام گرفته، و می نویسد که دقیقی، پس از مرگ، بر وی ظاهر شده است :

چنان دید گوینده یک شب به خواب که یک جام می داشتی چون گلاب
"دقیقی" ز جایی پدید آمدی بر آن جام می داستان ها زدی
به فردوسی آواز دادی که می مخور جز بر آیین کاووس کی
ز گشتاسب و ارجاسب بیستی هزار بگفتم، سرآمد مرا روزگار
کنون من بگویم سخن، کو بگفت منم زنده، او شد با خاک جفت

در دوره پس از کشته شدن دقیقی، فردوسی خطر ها را بجان خریده و در احوالی که «جهان بر جویندگان تنگ بوده» دست به
جست و جو و اجتهاد بزرگ زده است، تا به دقایق یک گذشته دور دست بیابد؛ و این کار با روح بزرگ فردوسی عجین شده
بوده است:

پرسیدم از هر کسی بشمار بترسیدم از گردش روزگار
مگر خود درنگم نباشد بسی بیاید سپردن به دیگر کسی
همی خواهم از دادگر یک خدای که چندان بمانم به گیتی به جای
که این نامه شهریاران پیش ببیوندم از خوب گفتار خویش
کهن گشت این داستان ها، ز من همی نو شود بر سر انجمن
زمان خواهم از کردگار جهان که چندان بماند دلم شادمان
که این داستانها و چندین سخن گذشته برو سال و گشته کهن
ز هنگام کی شاه، تا یزدگرد ز گفت من آید پراکنده گرد
ببیوندم و باغ بی خو کنم سخن های شاهنشهان نو کنم

پس این آورده استاد هاشمیان را مسترد می کنیم که می نویسند: فردوسی برای کارش از محمود «امر و تشویق»
گرفته است؛ مطابق به بررسی های «فردوسی پژوهی» نقل اولی شاهنامه باید در ۳۸۴ هق آماده بوده باشد؛ در حالی
که محمود در ۳۸۷ هق به قدرت رسیده است؛

و فردوسی مدت طولانی هم آن چه را به نظم کشیده بوده، از «بید زمانه» مصوون و پنهان نگه داشته بوده است:

بدین گونه یک چند بگذاشتم سخن را نهفته همی داشتم
سراسر زمانه پر از جنگ بود به جویندگان بر، جهان تنگ بود
همی این سخن بر دل آسان نبود جز از خامشی هیچ درمان نبود
همی گفتم این نامه را چند گاه نهان بُد ز خورشید و کیوان و ماه

پایان بخش (۳) قسمت اول

ادامه دارد

بخش های (۱) و (۲) قسمت اول را به کمک لینک آتی مطالعه فرمائید:

قسمت اول بخش (۱)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/rogh_hamid_mabhas_zan_dar_haozae_tamadoni_maa_01_1.pdf

قسمت اول بخش (۲)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/rogh_hamid_mabhas_zan_dar_haozae_tamadoni_maa_01_2.pdf

